

• دریافت ۹۱/۰۴/۲۷

• تأیید ۹۲/۰۲/۱۸

درآمدی بر زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره هند و پاکستان

ابوالقاسم رادفر*

چکیده

به شهادت تاریخ و اسناد فراوان موجود، بی‌شک کهن‌ترین ارتباط فرهنگی و ادبی جهان بین دو سرزمین ایران و هند است که قدمت آن به چندین هزار سال می‌رسد. پس از نفوذ و گسترش اسلام به علل گوناگون و دلایل مختلف، ارتباط سیاسی، فرهنگی، علمی، ادبی و هنری و نقل و انتقال‌های قابل توجه، زمینه نفوذ و گسترش زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره افزایش یافت و سبب گردید حیات فرهنگی، زبانی و ادبی کشور پهناور هند و پاکستان دستخوش تغییر و تحول عمیق شود؛ چنان‌که گاه قدرت فرهنگ و زبان و ادب فارسی در دورانی از تاریخ پرفراز و نشیب این کشور به اوج و اعتلای خود برسد و زبان فارسی، زبان اهل سیاست، دین، ادب و هنر و به طور کلی مظاهر مختلف فرهنگی گردد و زمانی به دلایل سیاسی و مسائل دیگر، کمتر جلوه کرده و آثار پدید آمده، محدود و به گونه‌ای کم رنگ تر شود. نویسنده این مقاله سعی دارد تا حد لزوم به سیر اجمالی تاریخ زبان و ادبیات فارسی در برصغیر (هند و پاکستان) بپردازد و فهرستوار به جلوه‌های فرهنگی، زبانی و ادبی آن اشاره کند.

کلید واژه‌ها:

زبان فارسی، شبه قاره، فراز و نشیب، اهمیت و پیشرفت آن، استمرار.

پژوهشگران و صاحب نظران را عقیده بر این است که به هنگام حمله محمد بن قاسم به هند در اوایل سده دوم ق. در میان سپاهیان او، سربازانی از فارس و مکران (بلوچستان) بودند. وجود این سربازان در لشکر او عامل مهمی برای ترویج اسلام و زبان فارسی به شمار می‌آمد. البته باید به لشکرکشی‌های پادشاهان مسلمان، سفر و همت صوفیان و اهل ادب ایران که از عوامل گسترش اسلام و زبان فارسی در شبه قاره بوده‌اند، نیز اشاره کرد. از زمانی که سینه دست مسلمانان فتح شد، شهر مولتان به مدت ۲۰۰ سال مرکز حکومت مسلمانان بود و این شهر، اولین شهر شبه قاره است که در سده چهارم ق. به قول استخری مورخ و جغرافیدان ایرانی، زبان آن فارسی بوده است. وی می‌نویسد: «زبان اهل مکران فارسی و مکرانی است و در مولتان زبان فارسی را می‌دانند و لباس ایشان ایرانی است.» (امیری، ۱۳۷۴: ۵)

از اوایل سده پنجم (۳۹۱ ق / ۱۰۰۰ م) در دوره غزنویان بویژه روزگار سلطان محمود غزنوی و سپس در اثر حمله مغولان که سبب مهاجرت گروه زیادی از ایرانیان به شبه قاره شد، زبان فارسی در هند رواج و گسترش بیشتری یافت و یکی از ارکان مهم فرهنگ و تمدن شبه قاره در دوران اسلامی گردید. به طوری که اگر بخواهند عنصر فارسی را از عناصر فرهنگی شبه قاره در ابعاد مختلف خارج کنند و آن را به عنوان فرهنگی بیگانه و وارداتی - مانند ورود برخی عناصر فرهنگی غرب در فرهنگ امروزین ما - به شمار آورند، بدون شک خالی از زبان‌های سنگین فرهنگی و هنری و کلاً فکری نخواهد بود. زیرا به استثنای ارتباط تنگاتنگی که بین زبان فارسی و عربی وجود دارد، هیچ زبان و فرهنگ دیگری را نمی‌توان سراغ گرفت که به اندازه باستانی ایران و هند از نظر دستور و واژگان، این هماهنگی دیرین را آشکارتر می‌کند. به دنبال ورود مسلمانان ایرانی نژاد به هند، زبان فارسی در اقصا نقاط شبه قاره نفوذ یافت. البته نباید به هیچ وجه نقش صوفیان پاک اعتقاد و مبشران دین و معرفت ایرانی را در گوشه و کنار سرزمین هند فراموش کرد؛ مثلاً رسوخ و گسترش زبان فارسی در کشمیر را به جهت کوچ سادات همدانی که به دنبال ظلم و ستم عصر خود (در سده هفتم ق.) به آن سرزمین پناه برده بودند نباید از یاد برد (رادفر، ۱۳۸۱: ۵۱۱-۵۱۲)

دوره غزنویان

با یورش‌ها و حملات متعدّد (۱۵ یا ۱۷ بار) محمود غزنوی و تصرف اراضی جدید سرزمین پهناور

شبه قاره در هر بار، زبان فارسی خود به خود در متصرفات غزنوی به صورت یک زبان سیاسی، دینی و فرهنگی رواج یافت و در دل‌های مردم نفوذ کرد. این تأثیر و رسوخ، به اندازه‌ای قوی و عمیق بود که زبان فارسی بالغ بر ۸۰۰ سال در شبه قاره، زبان حکومت، دین، هنر، ادبیات و زمینه‌های دیگر گردید و در بطن خود زبان اردو را پروراند و تقریباً بر تمام زبان‌ها و لهجه‌های بالغ بر ۸۰۰ زبان و لهجه این منطقه پهناور تأثیر گذاشت. «در واقع حکومت غزنوی که خود، سخت متأثر از تمدن و فرهنگ ایرانی سرزمین خراسان بود، اولین بانی و باعث نشر و گسترش زبان فارسی گردید. در همین دوره بود که تمدن اسلامی شبه قاره به وسیله عنصر ایرانی پایه گذاری شد. این عنصر ایرانی، عناصر چهارگانه قوام پادشاهی یعنی شاعران، حکیمان، دبیران و ستاره‌شناسان را موجودیت می‌بخشید. کتب جغرافیای تاریخی این دوره نشان می‌دهند که در اواخر دوره غزنویان، لاهور به عنوان مرکز علم و ادب و هنر و عرفان ایرانی معرفی شده است.» (امیری، ۱۳۷۴: ۶-۷)

با استقرار دولت‌های اسلامی در هند، رفته رفته زبان فارسی جایگاه والایی یافت و به صورت زبان رسمی و دیوانی درآمد. از سال ۴۱۲ ق- یعنی انتخاب لاهور به عنوان پایتخت هندی غزنویان - تا سال ۱۲۷۴ ق / ۱۸۵۷ م. که هند رسماً جزو متصرفات دولت بریتانیا شد، بیش از سی خاندان مسلمان در هند فرمانروایی کردند که غالباً فارسی زبان و اکثراً از ماوراءالنهر و خراسان آمده بودند. مهم ترین این خاندان‌ها عبارت بودند از: غزنویان (۴۱۲-۵۸۲ ق)؛ غوریان و مالیک ایشان (۵۸۲-۶۸۹ ق)؛ خلجیان (۶۸۹-۷۲۱ ق)؛ تغلقیان (۷۲۱-۸۱۵ ق)؛ سادات (۸۱۷-۸۵۵ ق)؛ لودیان (۸۵۲-۹۳۲ ق)؛ گورکانیان یا مغول کبیر (۹۳۲-۱۲۷۴ ق) و سلاطین نواحی جنوب هند و مناطق دیگر. با استقرار لاهور یا «غزنین خرد» به عنوان اولین مرکز حکومت مستقل اسلامی بود که رابعه قزدار، نخستین بانوی سخنور پارسی گوی در قزدار (یا قُصُدار یا خُصُدار) - در مرز سند و بلوچستان - سرودن شعر را آغاز کرد.

نخستین اثر عرفانی - کشف المحجوب - هجویری در شبه قاره پدید آمد. عبدالله بن روزبه نکتی لاهوری، ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان از شاعران دربار غزنویان لاهور بودند.

دوره غوریان

با فروپاشی حکومت غزنویان در هند به دست محمد غوری (حکومت ۵۶۹-۶۰۲ ق) در مدت کوتاهی اغلب مناطق شمال شبه قاره مانند دهلی و اجمیر به تصرف سپاهیان غور درآمد. بختیار خلجی، یکی از سرداران محمد غوری در ۵۹۴ ق بنگال را نیز گرفت.

غوریان چه در فتوحات و چه در انتشار زبان فارسی، روش غزنویان را پی گرفتند و آثار بسیاری را پدید آوردند. همچنین آنان در ایجاد مراکز آموزش و بنای مدارس کوشش بسیار کردند. در عهد این سلسله بود که عده زیادی از عالمان و دانشمندان از ایران راهی شبه قاره شدند و زبان فارسی را تا ملتان و بنگال گسترش دادند.

دوره ممالیک

پس از کشته شدن محمدغوری در ۶۰۲ ق، قطب‌الدین ایبک (حکومت ۶۰۲-۶۰۷ ق) به عنوان نخستین سلطان مستقل سلطنت اسلامی شبه قاره در لاهور به تخت نشست و خاندان غلامان (مملوک یا ممالیک) یا سلاطین دهلی را بنیان نهاد. شمس‌الدین التتمش (حکومت ۶۰۷-۶۳۳ ق)، ناصرالدین محمود (حکومت ۶۴۴-۶۶۴ ق) و غیاث‌الدین بلبن (حکومت ۶۶۴-۶۸۵ ق) از دیگر سلاطین برجسته این سلسله بودند. همه اینان ترک نژاد، ولی پرورده محیط ایرانی بودند. از این رو به زبان و ادب فارسی بسیار علاقه داشتند و برای رواج آن در شبه قاره همت گماشتند. در این دوره، فارسی، زبان رسمی قلمرو سلاطین دهلی شد. التتمش به جای لاهور، دهلی را پایتخت خود قرار داد.

اهمیت این دوره در گسترش زبان و ادبیات فارسی بسیار چشمگیر است. زیرا که ۱۴ سال پس از تشکیل دولت و مقارن یورش‌های چنگیز و هولاکو، مهاجرت گسترده و دسته جمعی ادیبان، شاعران، امیران و امثال آنان از ایران و آسیای میانه به شبه قاره آغاز شد. جانشینان فرهنگ دوست قطب‌الدین ایبک این مهاجرت را با آغوش باز پذیرفتند و بازار فرهنگ و ادب و زبان فارسی را که با از میان رفتن غزنویان و غوریان به سردی گراییده بود، بار دیگر گرم نگه داشتند (سلیم مظهر، ۱۳۷۷: ۸) زبان فارسی و گسترش آن حتی در دورترین نقاط شبه قاره توسط حاکمان دوستدار فرهنگ و زبان و ادب فارسی مورد توجه بود به طوری که همزمان با دوره شمس‌الدین التتمش، ناصرالدین قباچه (حکومت ۶۰۷-۶۲۵ ق) حاکم سند که شهر اُچ (بر کرانه شرقی سند) را پایتخت خود قرار داده بود، شاعران، نویسندگان، مورخان و اهل علم بسیاری چون: قاضی منهاج سراج، محمد عوفی، حسن نظامی نیشابوری، فخر مدبر، بهاء‌الدین اوشی، تاج‌الدین ریزه، شهاب‌الدین مهمره، روحانی سمرقندی، عمید سنامی، شمس دبیر و امثال آنان را در دربار خود جمع کرده و از آنان حمایت می‌کرد. «دربار وی ۱۸ سال از بزرگ‌ترین مراکز علم و ادب بود». کتاب‌های معروفی مانند: تاج‌المآثر، اولین تاریخ شبه قاره به زبان

فارسی، لباب الالباب، نخستین تذکره شاعران به فارسی، طبقات ناصری در همین دوره نوشته شدند (همان: ۸-۹). همچنین در دوران حکومت ناصرالدین قباچه، شهر ملتان یک مرکز بزرگ مذهبی، علمی و فرهنگی بود. مشایخ و صوفیان سلسله سهروردیه و چشتیه در آنجا شمع شریعت و طریقت روشن کرده بودند. علاوه بر دانشمندان محلی، فضلا و شعرای دیگر نواحی نیز مجالس ادب را گرم کرده بودند. مصنف سیرالاولیاء درباره ملتان آن عهد می نویسد: «در این ایام، ملتان قبه الاسلام عالم بود. فحول علما آنجا حاضر بودند.» (میر خرد کرمانی، ۱۳۹۸ق: ۶۰) قباچه در ملتان عرفان نوازی و علم دوستی را از لوازم شاهی قرار داد (همان: ۱۵۰). امیر خسرو دهلوی به «طوطی هند» و امیرحسن دهلوی ملقب به «سعدی هندوستان» در زمرة شاعران دربار او بودند.

دوره خلیجیان

پس از خاندان غلامان، سلاطین خلجی (۶۸۹-۷۲۰ ق) روی کار آمدند. بنیانگذار این سلسله جلال الدین فیروزشاه (حکومت ۶۸۰-۶۹۵ ق)، خود به فارسی شعر می گفت و به شاعران و ادیبان فارسی که به دربارش می آمدند، بسیار احترام می گذاشت و پشتیبان آنان بود. در دوره علاءالدین (حکومت ۶۹۵-۷۱۵ ق) دهلی از نظر فرهنگ و زبان و ادب فارسی به اوج کمال رسید. بدایونی، نام ۴۶ تن از نویسندگان و شاعران فارسی گوی وابسته به دربار خلیجیان را آورده است که خاستگاه اغلب آنان شبه قاره بود که خود دلیل بر پیشرفت و رواج زبان و ادب فارسی در آن سرزمین تواند بود. علاءالدین، گجرات و دکن را به تصرف درآورد و زبان فارسی را تا سواحل غرب و جنوب شبه قاره گسترش داد و در دوره او «فارسی، زبان رسمی محکمه شرع و وعظ و ارشاد شد.» (امیری، ۱۳۷۴: ۱۲؛ مظهر، ۱۳۷۷: ۹).

دوره بهمنیان

با آنکه در این دوره، دهلی مرکز اصلی نفوذ و فرهنگ و ادبیات فارسی بود ولی سایر مراکز شبه قاره هند نیز در این مورد بی بهره نبودند؛ مثلاً در دوران حکومت سلاطین بهمنی، زبان و ادبیات فارسی در جنوب هند بسیار پیشرفت کرد. شاعران، نویسندگان، هنرمندان و ارباب علم و دانش بسیاری مانند: خواجه محمود گاوآن گیلانی، آذری طوسی، عصامی، عیانی بیدری، چه از خود هند و چه از نواحی دیگر چون ایران در دربار پادشاهان بهمنی حضور داشتند. چنان که معروف

است، خواجه حافظ هم عزم سفر به دربار سلطان محمود شاه بهمنی ۷۸۰-۸۰۰ ق / ۱۳۷۸ - ۱۳۹۷ م. کرد. ولی این مسافرت به علت طوفانی شدن دریا، عملی نشد و حافظ مجبور به فسخ عزیمت گردید. چنان که در غزل معروف خود می‌گوید:

بس آسان می نمود اول غم دریا به بوی سود

غلط گفتم که هر موجش به صد گوهر نمی ارزد

چو حافظ در قناعت کوش و از دنیای دون بگذر

که یک جو منت دونان به صد من زر نمی ارزد

زبان فارسی در کشمیر

یکی دیگر از این مراکز، کشمیر بود که زبان و ادب فارسی در آنجا نفوذ کرد و علاوه بر مسلمانان بنا به گواهی تاریخ، پاندیت (برهمن) های کشمیر نیز زبان فارسی را پذیرا و مبلّغ آن بودند. (۸۲۳-۸۵۸ ق / ۱۴۲۰-۱۴۵۴ م). نفوذ زبان فارسی در آن سرزمین مخصوصاً در زمان سلطان زین‌العابدین، از حکمرانان معروف سلسله شاهمیری گسترش یافت. این سلطان به زبان فارسی و کشمیری آگاه و توانا بود و در زمان او زبان فارسی در سرتاسر دره کشمیر رایج گردید. آثار معروف سنسکریت مانند مه‌بهاراتا و راج ترنگینی در این دوره به فارسی ترجمه شدند. در نقاط دیگر هند نیز زبان فارسی بر همین منوال نضج گرفت و رواج یافت.

زبان فارسی در بنگال

در بنگال دوران سلطنت هندوان در سال ۵۹۸ ق / ۱۲۰۱ م پایان یافت و غلبه به تسلط شاهان مسلمان در بنگاله تحقق پذیرفت و روز به روز بر رونق آن افزوده شد تا اینکه مسلمانان سراسر سرزمین بنگاله را در اختیار خود گرفتند. بدین ترتیب، آثار اسلامی و ایرانی در هر جنبه‌ای از زندگانی مردم بنگال تأثیری عظیم بخشید و زبان بنگالی در تحت حمایت و سرپرستی آنان سر و صورتی گرفت. گفتنی است که زبان فارسی در شکل گرفتن زبان بنگالی از لحاظ واژه‌ها و ترکیبات و نحوه تخیلات و تشبیهات کمک کرد و در تکامل و توسعه آن نقش مهمی داشت. دوران طلایی ادبیات فارسی در بنگاله سال‌های حکومت سلطان غیاث‌الدین (وفات: ۸۱۳ ق / ۱۴۱۰ م) است که دربار او مرکز شعرا و غالباً محفل شعر و ادب فارسی بوده است. داستان تماس ادبی این سلطان با خواجه شیراز و غزلی که خواجه در شوق مجلس غیاث‌الدین سروده است، بر

اهل ادب پوشیده نیست و نشانه ذوق و علاقه آن سلطان به شعر پارسی و گسترش و مقبولیت زبان فارسی در بنگاله آن زمان است.

زبان فارسی در دکن

همان طور که اشاره شد در دکن نیز از زمان سلطنت قطبشاهیان بر دامنه گسترش و رواج زبان فارسی افزوده گردید به طوری که تقریباً تمام سلاطین این سلسله و وزرایشان و طبقه نجبا و اشراف با زبان و ادبیات فارسی آشنایی کامل داشتند و شاعران، ادیبان و عالمان بسیاری در دربار پادشاهان این سلسله رفت و آمد داشتند. در دیگر دربارهای جنوب هند مانند: عادلشاهیان، نظام شاهیان نیز زبان و ادبیات فارسی رواج بسیار داشته است. خلاصه اینکه زبان فارسی در وحدت ملی هند نقش مهمی داشته. به عبارت دیگر، این زبان به منزله عامل ایجاد وحدت و اتحاد ملی مابین گوشه‌های دورافتاده شبه قاره هند تا اوایل سده گذشته مؤثر و کارساز بوده است (کاردوش، ۱۳۶۶: ۱۷۷۹-۱۷۸۳ به اختصار).

زبان فارسی در سند

در همین دوره، در سند ادبیات فارسی پیشرفت شگرف داشت. شاهزادگان ارغون و ترخان که خود از نظر نژادی از اعقاب چنگیزخان مغول بودند، مردمی ادب‌پرور و دانش دوست می‌نمودند، طبعاً عالمان و دانشمندان ایرانی را به دربار خود جلب می‌کردند و با قدم و درم خود ادب فارسی را رونق می‌بخشیدند... رشد و رونق فارسی در سند در این زمان به حدی رسیده بود که مردم احساسات و افکار خود را بیان می‌کردند. میرمعصومی نامی، به تقلید از خمسه نظامی پنج مثنوی ساخت. شماره شاعران بومی و کیفیت و کمیت اشعاری که در آن روزگار سروده شد، شاهد بارز و موثقی از ترقی و تعالی سطح زبان و ادبیات فارسی آن دوره در سند می‌باشد. (امیری، ۱۳۷۴: ۲۲-۲۳).

دوره بابریان (۹۲۳-۱۲۷۵ ق / ۱۵۲۶-۱۸۵۸ م)

این دوره از نظر گسترش و رواج زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره، از ادوار درخشان حیات زبان فارسی در این سرزمین به شمار می‌آید. زیرا بابریان هند از قدرتمندترین و مهم‌ترین سلسله‌های مسلمان شبه قاره محسوب می‌شوند. این دودمان از زمان سلطنت بابر (۹۳۲ ق / ۱۵۶۲ م) آغاز می‌شود و تا زمان سقوط کامل هند به دست انگلیسیان تا سال ۱۲۷۴ ق / ۱۸۵۷ م. ادامه می‌یابد. همزمان با حکومت بابریان در هند، صفویان (۹۰۷-۱۱۴۸ ق / ۱۵۰۲-۱۷۳۴ م) در ایران

حکومت می‌کردند. از آنجا که صفویان توجه چندانی به ادب و شعر فارسی به دلایل مختلف نداشتند، بازار شعر و ادب رونق سابق خود را از دست داد. زیرا خریداری برای متاع شاعران در ایران چون دربارهای گذشته وجود نداشت. از این رو، گروه بسیاری از شاعران، ادیبان، نویسندگان و ارباب قلم و صاحبان هنر راهی شبه قاره شدند. زیرا ادب دوستی و شاعر پروری پادشاهان تیموری هند مقارن با عصر صفویان در ایران زبانزد خاص و عام بود. فقط بنا به استقصای مرحوم گلچین معانی در کتاب ارزشمند کاروان هند از آغاز عهد شاه اسماعیل اول (۹۰۷ق.) تا پایان کار شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۳۵ ق.) یعنی در طول مدتی نزدیک به دو قرن و نیم ۷۴۵ نفر از ارباب قلم به سرزمین هند کوچ کرده، از بذل و بخشش و صلوات و جوایز سلاطین گورکانی هند برخوردار شده‌اند. نام این افراد به تفکیک طبقه و صنف به شرح زیر است: حکیم، ادیب، فقیه، دانشمند (۱۱۸)؛ پزشک (۲۲)؛ منجم (۶)؛ آشنایان به علوم غریبه (۹)؛ محاسب و سیاق دان (۲۰)؛ خوشنویس (۵۷)؛ استادان علم ادوار، موسیقی دان، آهنگ ساز؛ خواننده، نوازنده (۲۴)؛ صوفی، درویش، قلندر (۴۷)؛ هنرمندان و اهل صنایع مستظرفه (۲۷)؛ مجلس آرای، قصه‌گوی، شاهنامه خوان، ظریف، مقلد، ندیم پیشه (۱۸)؛ بازرگان (۴۳)؛ سیاح (۴۸) (گلچین معانی، ۱۳۶۹، ج ۱: چهار) و تعداد کسانی که در آنجا مقام و منصبی یا شغل و سمتی یافته‌اند، بدین شرح است:

ارکان سلطنت، صوبه داران (استانداران)، امرای هزاری تا نه‌هزاری (۴۳)؛ ارباب مناصب: منشیان، دیوانیان، صدور، قضات، اُمنا، کارگزاران (۸۸)؛ ملک الشعرا (۳)؛ امیرالشعرا (۱)؛ سپاهی (۳۸).

آنان که به زر سنجیده شده‌اند (زر سفید = روپیه) نیز از این قرارند:

در عهد جهانگیر: اسد قصه خوان (برای قصه خوانی)؛ حیاتی گیلانی و سعیدای گیلانی (به جایزه شعر)؛ نایب نیریزی (برای نی نوازی).

در زمان شاهجهان: باقیای نایینی، سعیدای گیلانی، قدسی مشهدی، حکیم همدانی (به جایزه شعر).

در دوران محمدشاه: علوی شیرازی (به جایزه طبابت) (گلچین معانی، ۱۳۶۹: ۴-۵).

دوره بابر

ظهيرالدين بابر (۸۸۸-۹۳۷ ق) مؤسس سلسله تیموری هند، خود اهل فضل و ادب بود و به تربیت شاعران و دانشمندان همّت می‌گماشت. آثار چندی در زمینه‌های علم کلام، فقه حنفی،

عروض، تاریخ و شعر دارد. او در موسیقی مهارت تمام داشت و به فارسی شعر روان و سلیس می‌گفت. دیوان مختصر ترکی و فارسی او نیز چاپ شده است. *بابرنامه* یا *توزک بابری* مشتمل بر زندگانی او مهم‌ترین اثر او است.

دوره همایون

فرزند او همایون (۹۱۳-۹۶۳ ق) نیز پادشاهی کریم و صاحب ذوق بود. از علوم حکمت و ریاضی آگاه و مرتبی شعرا و فضلا و هنرمندان بود. به دو زبان ترکی و فارسی شعر می‌سرود. همایون پس از شکست از شیرشاه سوری در ۹۴۷ ق به ایران پناهنده شد. شاه طهماسب صفوی (حکومت ۹۳۰-۹۸۴ ق / ۱۵۲۴-۱۵۷۶ م) برای به دست آوردن حکومت از دست رفته او کمک بسیار کرد تا جایی که «همایون پادشاه در بازگشت از ایران به سال ۹۵۱ ق علاوه بر دوازده هزار سوار و گروهی از سرداران شجاع و نامدار که شاه طهماسب برای فتوحات بعدی در اختیارش گذاشته بود، عده ای از ارباب فضل و ادب و هنر را نیز همراه برد.» (گلچین معانی، ۱۳۶۹: بیست و نه). بنابراین از دوره همایون به بعد فرهنگ و ادب ایرانی و زبان فارسی در شبه قاره گسترش فراوان یافت.

دوران اکبرشاه

جلال‌الدین محمد اکبرشاه (۹۶۳-۱۰۱۴ ق / ۱۵۵۶-۱۶۰۵ م) مهم‌ترین و مشهورترین پادشاه سلسله تیموری هند است که از مادری ایرانی به نام حمیده بیگم به سال ۹۴۳ ق به دنیا آمد. پادشاهی بود آزادمنش، خداپرست، شجاع، کریم، رعیت پرور، دادگستر، غریب نواز، مروج شعر و ادب، دوستدار فضل و هنر، کتاب‌های بسیار به دستور او تألیف یا ترجمه شده است. «آیین اکبری» تألیف ابوالفضل دکنی از ۱۵۱ شاعر ایرانی، منتخب التواریخ عبدالقادر بدایونی از ۱۶۷ شاعر و ۳۸ عارف و ۶۹ دانشمند و ۱۵ حکیم در دربار اکبر یاد می‌کند که همه ایرانی بودند. «خان عامر، ۱۳۷۹: ۵۵) دربار اکبر کانون شعرا و سخنوران ایرانی بود. اکبرشاه «در سلسله خود نخستین کسی است که منصب ملک الشعرا را برقرار کرد، نخست غزالی مشهومی و سپس فیضی آگره‌ای را بدین سمت برگزید.

ابوالفضل علامی گوید: طبع الهام پذیر آن حضرت به گفتن نظم هندی و فارسی به غایت موافق افتاده در دقایق تخیلات شعری نکته‌سنجی و موشکافی می‌فرمایند. از کتب نظم: مثنوی

مولوی و دیوان لسان الغیب خود به سعادت روان می‌خوانند و از حقایق و لطایف آن التذاذ می‌یابند. «گلچین معانی، ۱۳۶۹: سی و یک - سی و دو».

وزیران اکبر امثال خانخانان، حکیم ابوالفتح گیلانی، شیخ ابوالفضل و ملک الشعرا فیضی خود در کار شعر و شاعری بودند و از پایه و رتبه شاعران آگاهی داشتند و مجالس شعر تشکیل می‌دادند. بین شاعرانی چون ظهوری، فیضی و نظیری ردّ و استرداد غزل و اشعار برپا بود. همین امر موجب تقویت اصناف مختلف شعر می‌گردید و قالب‌های مختلف سخن مانند: غزل، مثنوی، قصیده، رباعی، قطعه و ترکیب بند رواج می‌یافت. (امیری، ۱۳۷۴: ۳۷).

شاعران معروف دوره اکبر عبارتند از: قاسم کاهی (وفات: ۹۷۹ ق)، ملا قاسم بدخشی (وفات: ۹۷۹ ق)، غزالی مشهدی (وفات: ۹۸۰ ق)، ملا مشیری (وفات: ۹۹۴ ق)، عرفی شیرازی (وفات: ۹۹۷ ق)، فیضی (وفات: ۱۰۰۴ ق)، نظیر نیشابوری (وفات: ۱۰۲۱ ق) و... (همان: ۳۸).

دوره جهانگیر

فرزند اکبرشاه، نورالدین جهانگیر (۹۷۷-۱۰۳۷ ق) نیز مانند پدر ادب پرور بود. در زمان او نیز هنگامه شعر و شاعری گرم بود. طالب آملی ملک الشعرا دربار او بود. اثر معروف او توزک جهانگیری یا جهانگیرنامه است که با نثری ساده و دلایز آن را نگاشته و در بین سطور آن، اشعاری مناسب و زیبا آورده است. آنچه از کتاب او برمی‌آید این است که وی درباره هر موضوع اطلاعات وسیع داشته و گهگاه شعر در حد متوسط می‌گفته، ولی شعرشناس خوبی بوده است. اظهار نظرهای پخته و سنجیده او درباره شاعران، ادیبان، صوفیان، دانشمندان و مصوران نشان از مهارت شگفت‌آور او دارد که در جهانگیرنامه او منعکس است.

بسیار کریم و بخشنده بوده و همواره بینوایان را به نوای رسانیده. در سلسله خود نخستین کسی است که شاعران و هنرمندان را به رویه سنجیده است. عهد جهانگیر از لحاظ فرهنگی بسیار غنی بود. این امر تا حدی مدیون توجهی است که جهانگیر شخصاً در حق هنرمندان، فضلا، شعرا و نویسندگان مبذول می‌داشت. شاعران معروف دربار جهانگیر عبارتند از: عرفی شیرازی، سعیدای گیلانی، طالب آملی، شاپور تهرانی، حکیم رکنای کاشی و... (امیری، ۱۳۷۴: ۴۲-۴۵؛ گلچین معانی، ۱۳۶۹: سی و سه - سی و پنج). روحیه خاص جهانگیر و تربیت ایرانی وی سبب شد که از راه‌های دیگر نیز مروج هنر و ادبیات ایرانی در هند باشد. در عصر او، بزرگ‌ترین مجموعه‌های هنری مصور عالم اسلام تدوین شد. نقاشی ایرانی که در عصر همایون

به هند آمده بود، در دوران جهانگیر به حدّ اعلای تکامل رسید. همسر ایرانی جهانگیر مهرالنساء، دختر میرزا غیاث تهرانی که بعدها به لقب «نورجهان» معروف شد، همراه پدر که به صدارت رسید و با یاری برادر خود آصف‌خان دربار جهانگیر را به یک دربار کاملاً ایرانی تبدیل کرد و تمام مظاهر فرهنگ ایرانی را رونق بخشید (گلچین معانی، ۱۳۶۹: ۴۶-۴۷).

دوره شاهجهان

در دوره شهاب‌الدین محمدشاهجهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ ق) پسر و جانشین جهانگیر که فردی صاحب ذوق و ادب پرور بود، معماری و هنرهای ظریف رونق بسیار گرفت. عمارت تاج محل در آگرا که برای همسر محبوبش ممتازبیگم، دختر آصف‌الدوله (برادر نورجهان) ساخته و خود در آن مدفون است، از شاهکارهای فنّ معماری در جهان است. در شعردوستی و شاعر پروری او همین بس که در دوره او دست کم سه شاعر ایرانی - سعیدای گیلانی، کلیم و قدسی - به وزن خویش طلا گرفتند. از پسران شاه جهان، داراشکوه و مرادبخش حامی شاعران بودند. شهاب‌الدین شاهجهان، به هنرهای زیبا و علوم و فنون علاقه فراوان داشت. او خود خطاطی نیکو بود و پشتیبان و حامی خطاطان بزرگ مانند: جواهر رقم، شیرین رقم، مشکین رقم و یاقوت رقم. بناها و باغ‌های بسیار که در عهد او در نقاط مختلف شبه قاره ساخته شده، نمونه‌های درخشانی از تأثیر تمدن ایرانی را به نمایش می‌گذارد. تاریخ نویسی، تذکره‌نویسی و لغت نویسی و نوشتن منشآت هم در عصر شاهجهان پیشرفت قابل ملاحظه‌ای کرد. توجه او به علم و دانش موجب شد که حتی جهان آرا بیگم، یکی از دختران شاهجهان، کتابی در احوال و مقامات خواجه معین الدین چشتی سجزی اجمیری (وفات: ۶۳۳ ق) به نام *مونس الارواح بنویسد*. میرزا عبدالقادر بیدل یکی از ارکان خمسه شعر فارسی شبه قاره هم متولد عصر شاهجهان است. از شاعران معروف پارسی‌گوی عهد شاهجهان: قدسی مشهدی (وفات: ۱۰۵۶ ق)، سلیم تهرانی (وفات: ۱۰۵۷ ق) ظفرخان احسن (وفات: ۱۰۷۳ ق)، غنی کشمیری (وفات: ۱۰۷۹ ق) ملامحسن فانی (وفات: ۱۰۸۳ ق) و چندربهامن برهمن لاهوری (وفات: ۱۰۷۳ ق) قابل ذکرند (همان: ۴۸-۵۰).

دوره اورنگ‌زیب

آخرین پادشاه مقتدر تیموریان شبه قاره، محمد اورنگ‌زیب عالمگیر (۱۰۶۸-۱۱۱۸ ق) است که حدود پنجاه سال با اقتدار تمام حکومت کرد. او نخستین کسی بود که در تاریخ چند هزار رساله

هند، سرزمین وسیع هند را زیر پرچم واحدی درآورد. اورنگ زیب، فردی راسخ العقیده و پای بند آیین سنت بود. به دستور او دایرةالمعارف فقه حنفی - فتاوی عالمگیری - تدوین شد. آموزش قرآن و حدیث در عصر او رواج گرفت. سمت ملک الشعرايي منسوخ گردید. او پایه های سلطنت خود را بر اساس شریعت اسلامی قرار داد. جزیه را که در زمان اکبر شاه منسوخ شده بود، مجدداً برقرار کرد. فرمان زکات را دوباره مجری^۱ نمود. خود حافظ قرآن بود و با کتابت قرآن و کلاه دوزی امرار معاش می کرد. به مطالعه کتب فقه و مذهبی علاقه داشت. با شعر هم میانۀ خوبی داشت. نامه هایش را همیشه با اشعار مناسب می آراست. چهار زبان ترکی، فارسی، عربی و هندی را می دانست. خود منشی زبردستی بود. نامه هایش نشانی از ذوق ادبی او دارد. شعر هم می گفت. (هـ سبحانی، ۱۳۷۷: ۵۱۴-۵۱۵). دختر اورنگ زیب، زیب النساء بیگم، متخلص به «مخفی» شاعر توانایی بوده که قصاید و غزلیات او معروف است. وی در علوم عربی و فارسی دانا و توانا بود و در سرودن شعر از عرفی پیروی می کرد.

زبان فارسی پس از اورنگ زیب

پس از اورنگ زیب، با آنکه دوران ضعف گورکانیان هند آغاز شد، اما یکباره درخت تناور زبان و ادب فارسی از بیخ برکنده نشد و همواره باروری داشت. هنوز هم شاعران و تذکره نویسانی چون والله داغستانی و حزین لاهیجی و امثال آنان هوس رفتن به سرزمین هند را داشتند. وجود تذکره های قابل توجه این دوره و پس از آن، گویای این واقعیت است. اما از وقتی که انگلیسی ها به شبه قاره پا نهادند، وضع دگرگون شد. شکوه دیرینه زبان فارسی و فرهنگ ایرانی - اسلامی از رواج و رونق گذشته افتاد. اگرچه آنان به دلایل خاص سیاسی، حدود بیست و پنج سال در حفظ و ترویج زبان فارسی اهتمام کردند، زیرا زبان فارسی در تمام شئون فرهنگی و مملکتی هند ریشه دوانیده بود و دادگاه ها، دربارها و مراکز فرهنگی، اسناد و مدارک را به زبان فارسی تنظیم کرده بودند. از این رو ناچار روش گذشته را حفظ کردند و به فراگیری آن رغبت نشان دادند. «مولانا عبدالحق دبیر انجمن اردو» می نویسد: «هنگامی که دیوان محکومات بنگال به انگلیسی ها واگذار شد، ابقای زبان فارسی از شرایط مهم قرار داد بود (خان عامر، ۱۳۷۹: ۵۸). اما پس از بیست و پنج سال که پایه های قدرت خود را علاوه بر جنبه های سیاسی - به ظاهر از نظر فرهنگی - با ایجاد کمپانی هند شرقی و عوامل آن مستحکم کردند و زبان انگلیسی و اردو را رواج دادند، به شیوه های مختلف در صدد منزوی کردن زبان فارسی برآمدند و تا حد زیادی در

این کار موفق شدند تا جایی که از سال ۱۲۵۱ ق / ۱۸۳۵ م. به بعد است که زبان فارسی اندک اندک مغلوب انگلیسی‌ها شد.

زبان فارسی در روزگار ما

اگرچه انگلیسی‌ها اقدام به نابودی زبان فارسی در شبه قاره کردند، اما از آنجا که زبان فارسی در طی سده‌های متمادی با رگ و ریشه فرهنگ مردم شبه قاره پیوند خورده بود، آنان نتوانستند به طور کامل ریشه زبان فارسی را بخشکانند. زیرا فرهنگ ریشه‌دار و عمیق هر ملتی با این گونه ترفندها و توطئه‌ها از بین نمی‌رود. بویژه فرهنگ و تمدن دو ملت کهنسال ایران و هند که ریشه در گذشته‌های دور دارد. سخن جواهر نعل نهرو در کتاب کشف هند گویای این حقیقت است: «از میان ملل و نژادهای بسیاری که با هندوستان تماس داشته‌اند و در زندگانی و فرهنگ هند نفوذ کرده‌اند، قدیمی‌ترین و بادوام‌ترین آنها ایرانیان بودند.» (خان عامر، ۱۳۷۹: ۶۰-۶۱)

به رغم همه تلاش‌هایی که برای زدودن زبان فارسی از هند صورت گرفت، زبان فارسی به دلیل عمق و ریشه‌ای که در سرزمین هند داشت از بین رفت. نوشته‌اند که پدر تاگور - شاعر بزرگ هند - هر بامداد، غزلی از حافظ را می‌خواند و حافظ حافظ بود و حتی دیوان حافظ در هند زودتر از ایران چاپ شد (دیوان حافظ در ۱۲۲۰ ق. در کلکته و از ۱۲۵۶ ق. به بعد در ایران چاپ شد). تعداد شهرهای شبه قاره که در آن حافظ چاپ شده، خیلی خیلی بیش از شهرهای ایران است که در آن حافظ چاپ شده است. فقط مؤسسه انتشاراتی «نولکشور» در هند تا سال ۱۹۲۱ م. دوازده بار متن فارسی و هشت مرتبه ترجمه پنجابی آن را منتشر کرده است و از ترجمه‌ها و شرح‌های اشعار حافظ که به فارسی، اردو، پنجابی، هندی، بنگالی و انگلیسی در هند انتشار یافته، تاکنون صد و بیست عنوان آن فهرست شده است (همان: ۶۲).

پس از استقلال هند در ۱۳۶۷ ق / ۱۹۴۷ م. سه تن از رهبران استقلال این کشور (جواهر نعل نهرو، مولانا ابوالکلام آزاد و ذاکر حسین) در جهت حفظ و اعتلای زبان فارسی گام‌هایی برداشتند. نهرو در نخستین سفر خود به ایران به هنگام دریافت دکترای افتخاری از دانشگاه تهران در بخشی از سخنانش چنین اظهار می‌دارد «ما باید در هند - بیش از پیش - به ترویج زبان و ادب سترگ ایران بپردازیم. این زبان گرچه بدون هیچ تردید زبان ایرانی است، در طی قرون متمادی، جزئی از زبان و فرهنگ ما شده است.» (همان: ۶۳). مولانا آزاد که همه افکار اسلامی و ادبی‌اش تحت تأثیر زیبایی‌های لفظی و معنوی زبان و ادب فارسی مایه گرفته بود، در

طول یازده سال بر عهده داشتن سمت وزارت آموزش دولت نهر، به زبان فارسی کاملاً آشنا بود و جایگاه آن را بسیار ارج می‌نهاد. او بود که در بنیاد نهادن کرسی‌های زبان و ادب فارسی در دانشگاه‌های هند همکاری‌های ارزنده‌ای کرد. ذاکر حسین، نخستین رئیس جمهور مسلمان هند هم به زبان فارسی علاقه بسیاری داشت و بدان تکلم می‌کرد و خط فارسی را به نیکویی می‌نوشت. به دستور او قطعات متعددی از اشعار شعرای مشهور پارسی مانند: مولوی، حافظ، نظامی و فردوسی به خط خوش تحریر گردید و بر دیوارهای محل کارش در کاخ ریاست جمهوری نصب شده بود. علاقه او به زبان و ادب فارسی تا حدی بود که غالباً در مسافرت‌ها، دیوان خواجه حافظ شیرازی و محمد نورالدین ظهیری ترشیزی را همراه خود داشت و مطالعه می‌کرد (همان: ۶۴-۶۵).

دوره انحطاط زبان فارسی در هند

با استقرار حکومت بریتانیا در هند در سده نوزدهم - همان طور که اشاره شد - زبان فارسی که عامل مهم وحدت ملت هند بود، بیشتر به طور غیرمستقیم مورد تهاجم قرار گرفت. حکومت بریتانیا با سوء استفاده از تعصبات قومی این ملت در نقاط مختلف شبه قاره، زبان‌های محلی را تشویق و تقویت نمود که در نتیجه، عامل همبستگی و وحدت ملی یعنی زبان فارسی ضعیف شد. تا آنجا که در سال ۱۲۷۴ ق / ۱۸۵۷ م. با تغییر نحوه حکومت بریتانیا بر هند و مستعمره رسمی شدن آن کشور، زبان انگلیسی جانشین زبان فارسی و زبان رسمی هند شد. از آن تاریخ، زبان فارسی در شبه قاره هند و پاکستان رو به انحطاط رفت. ولی از نسل گذشته، معاریف و نویسندگان و شعرا و بزرگان، زبان فارسی را خوب می‌دانستند و بدان مهر می‌ورزیدند که نمونه آن دیوان اشعار فارسی شاعر بزرگ محمد اقبال سیالکوتی (لاهوری) است (کاروش، ۱۳۶۶: ۱۷۸۰ - ۱۷۸۹).

همچنین طبق آماری که از وضع دانشگاه‌های هند در سال ۱۳۵۵ به دست آمده، در هند ۹۶ دانشگاه رسمی و دولتی وجود دارد که زبان و ادب فارسی در ۲۰ دانشگاه در مقطع کارشناسی و در ۳۶ دانشگاه در مقاطع کارشناسی ارشد و دکترا تدریس می‌شود. بنابراین بیش از ۶۶ درصد دانشگاه‌های هند دارای کرسی تدریس زبان فارسی هستند (خان عامر، ۱۳۷۹: ۶۱). البته این غیر از مدارس دینی اسلامی و مراکز اسلام شناسی و دبیرستان‌ها و دانشگاه‌هایی است که زبان فارسی را به عنوان درس اختیاری می‌خوانند. وجود بیش از یکصد هزار جلد کتاب

- خطی فارسی در کتابخانه های عمومی و رسمی و مجموعه های خصوصی هند که بعضاً در نوع خود منحصر به فرد است هم، نشان دهنده عظمت دیرین زبان فارسی در هند است.
- خلاصه «در سرتاسر شبه قاره از کران تا کران همه جا آثار و ابنیه و سنگ نبشته ها، پرچم دار با وفای این زبان باستانی می باشند و حتی در ابنیه و ساختمان هایی که در زمان انگلیسی ها ساخته شده از قبیل تالار آشوکا در قصر ریاست جمهوری (راشتر پاتی بهاوان) که در آنجا پیکره نظامی گنجوی شاعر معروف ایران و قطعه شعری از او ملاحظه می شود و یا ساختمان وزارت امور خارجه فعلی هند که بر سر در بزرگ ورودی آن اشعار فارسی منقوش است (همان: ۱۷۹۰-۱۷۹۱). اما وضع بدین صورت نماند و تحت تأثیر عوامل مختلف، زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره هند رونق خود را از دست داد که شاید مهم ترین عوامل انحطاط به اختصار موارد زیر باشد:
۱. جایگزینی زبان انگلیسی به جای زبان فارسی از دوره تسلط انگلیسی ها بر شبه قاره.
 ۲. نداشتن پایگاهی قومی در بین مردم.
 ۳. رواج صنعت چاپ.
 ۴. نزول اهمیت و اعتبار ایران در منطقه بویژه پس از دوره آغامحمدخان قاجار، اگرچه حمله نادر به هند کم کم موجبات این امر را فراهم آورده بود.
 ۵. تعصبات و سختگیری های اورنگ زیب.
 ۶. رسمیت یافتن زبان اردو، نوعی بی نیازی از زبان فارسی را برای مسلمانان پیش آورد.
 - از این جهت بود که استعمار گران برای از بین بردن نفوذ زبان فارسی در منطقه، ابتدا از زبان اردو بهره جستند و کم کم این زبان را جایگزین زبان فارسی بویژه برای مسلمانان کردند.
 ۷. نداشتن پایگاه اقتصادی و سیاسی به دنبال دگرگونی اوضاع و موقعیت کشورها از نظر دربار و حمایت آن.
 ۸. رسمیت بخشیدن زبان هندی به عنوان زبان ملی و سراسری پس از دوره استعمار انگلیسی ها در هند.
 ۹. منظور نمودن زبان فارسی به عنوان یکی از زبان های رسمی شانزده گانه هند.
 ۱۰. عدم امنیت شغلی فارغ التحصیلان زبان فارسی.
 ۱۱. بی توجهی و عدم برنامه ریزی و سیاست گذاری صحیح و اعمال سلیقه شخصی.
- اینها و برخی عوامل دیگر را می توان از علل کاهش زبان فارسی در شبه قاره دانست. (رادفر، ۱۳۸۱: ۵۱۴-۵۱۵).

منابع

- امیری، کیومرث. (۱۳۷۴) زبان و ادب فارسی در هند، چاپ چهارم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- رادفر، ابوالقاسم. (۱۳۸۱). «نیم نگاهی به تاریخچه زبان فارسی و مشکلات آموزشی آن در شبه قاره»، سومین مجمع بین‌المللی استادان زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران.
- سلیم مظهر، محمد. (۱۳۷۷). «ورود زبان فارسی به شبه قاره و گسترش آن»، نامه‌پارسی، ۳ (۱۳۷۷)، ش ۱، ۴-۱۸.
- کاردوش، هاشم. (۱۳۶۶). «زبان فارسی در هند»، نامواره دکتر محمود افشار، س ۳، صص ۱۷۷۳-۱۷۹۱.
- گلچین معانی، احمد. (۱۳۶۹). کاروان هند، ۲ ج، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.
- هـ سبحانی، توفیق. (۱۳۷۷). نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، تهران، دبیرخانه شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.